

تبیین جدید نظریه ولایت فقیه با رویکرد فقه سیاسی

دکتر غلامرضا مصباحی مقدم^{*۱}

چکیده

در مورد ولایت فقیه در عصر غیبت از جهت نصب از سوی امام معصوم یا انتخاب از سوی مردم، دو دیدگاه مشهور مطرح است؛ غالب فقهاء دیدگاه نصب را مطرح کرده‌اند، دیدگاه انتخاب نیز از سوی بعضی از فقهاء مطرح شده است.

در این مقاله در صدد اثبات فرضیه سومی هستیم که هم نصب عام فقیه از سوی امام و هم انتخاب از سوی مردم را مبنا قرار داده است. این دیدگاه مشروعیت دوگانه الهی - مردمی را از منظر فقه سیاسی توضیح می‌دهد، به طوری که نصب فقیه عادل از سوی امام معصوم با بیان شرایط صلاحیت حاکم، بدون تعیین فرد خاص، صورت گرفته است و بعد دو مشروعیت، ناشی از اراده الهی بر حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و مکلف ساختن آنان به انتخاب فقیه عادل از میان فقهای دارای شرایط انتصاب از سوی امام معصوم و اعلام رضایت نسبت به حاکمیت او و نصرت او در استقرار و انجام وظایف حاکم است.

اکنون سؤال اساسی این تحقیق، این است که چگونه از نظر فقهی و مستندات کتاب و سنت مشروعیت الهی حاکم و مشروعیت مردمی قابل جمع است؟ دلایل آن چیست؟

با روش تحلیل محتوای کتاب و سنت و متون فقهی، با روش اجتهادی در صدد اثبات فرضیه بالا در چارچوب نظریه ولایت فقیه از منظر فقه سیاسی هستیم.

واژگان کلیدی

حاکمیت الهی، مردم سالاری دینی، مشروعیت دوگانه حکومت.

مقدمه

نظریه ولایت فقیه در عصر غیبت، دارای تاریخی به قدمت فقه و ظهور فقهاء از آغاز دوران غیبت است.

محققان متعددی درباره‌ی ولایت فقیه از منظر کلامی اظهار نظر کرده‌اند و گروهی از بعد سیاسی به موضوع پرداخته‌اند. نویسنده در این مقاله به ابعاد کلامی و سیاسی مسئله نمی‌پردازد، بلکه صرفاً به جنبه‌ی فقهی نظریه ولایت فقیه پرداخته و آنوری آن را در جمع بین انتصاب و انتخاب با استناد به منابع فقهی است.

اکثر فقهاء در نظرات و استنادات فقهی خود قائل به نظریه نصب "فقیه عادل" با بیان شرایط ولایت، توسط امام معصوم علیه السلام هستند.

در برابر دیدگاه فوق، نظریه انتخاب فقیه عادل نیز از سوی آیت الله حسینعلی منتظری در کتاب "الدراسات فی ولایه الفقیه" (منتظری، ۱۴۱۱ هـ ق، ۱: ۵۵۰) مطرح گردیده است.

نظریه سوم، مقبولیت به عنوان شرط مشروعیت (اکبری معلم، ۱۳۸۳: ۱۱۱ - ۱۲۶) به عنوان حق و تکلیف مردم، یا مقبولیت به عنوان شرط اعمال ولایت، بدین معنا که حاکمی از مشروعیت برخوردار است که در مرتبه‌ای از ولایت، منصوب شارع مقدس باشد و همچنین، از طرف مردم برای تصدی حکومت انتخاب شده باشد (حاتمی، ۱۳۸۲: ۳۸۰).

و بالاخره مشروعیت نظام سیاسی، نه تنها با تعیین خداوند و نه مردم به تنهایی، بلکه تعیین شخص واجد شرایط از سوی خداوند به صورت نص یا بیان شرایط حاکم، به نظام سیاسی مشروعیت می‌بخشد و مردم از طریق قبول و رضایت به حکومت فرد واجد شرایط، به وی و نظام سیاسی مشروعیت می‌دهند. (مرندی، ۱۳۷۱: ۲۳) مطرح گردیده است.

منابع فوق به ترتیب به دیدگاه نویسنده مقاله نزدیک شده‌اند. تفاوت عمده بین آثاری که مشروعیت دوگانه الهی - مردمی را مطرح کرده‌اند با تحقیق حاضر، در رویکرد فقه سیاسی است که دیگران به طور خاص با این رویکرد تحقیق خود را ارائه نکرده‌اند، بلکه صرفاً به مباحث کلامی یا عقلی بسنده کرده‌اند.

روش تحقیق، اجتهادی و با استفاده از منابع کتاب و سنت است. پژوهشگر در این مقاله به اثبات

فرضیه‌ی خود از منظر فقهی پرداخته است که مهمترین منابع فقهی، کتاب الهی و سنت پیامبر ﷺ و امامان معصوم شامل قول، فعل یا سیره آنان و تقریر، یعنی امضاء آنان نسبت به سیره عقلا است. از این رو، با استفاده از آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) و سیره آنان به اثبات فرضیه یادشده می‌پردازیم.

چارچوب نظری

اصل نظریه ولایت فقیه در عصر غیبت میان فقهاء شیعه یک اصل مسلم و مورد اتفاق همگان است. غالباً فقها در طول تاریخ فقه در ابواب مختلف به تناسب بحث به آن اشاره کرده‌اند. اختلاف نظر در میان فقها درباره‌ی قلمرو وظایف ولایت فقیه است، همه‌ی فقهائی که به این مسئله پرداخته‌اند این ولایت را در محدوده‌ی امور حسبیه یعنی اموری که شأن آن اقتضاء داشتن ولی دارد و فاقد ولی است یا اموری که شراغ مقدس راضی به ترک آنها مسلم می‌دانند، علاوه بر اینکه ولایت بر افتاء و قضاء را امری مسلم می‌دانند، در مقابل، نظر مشهور فقهی ولایت فقیه را در امور عمومی که شأن آن رجوع به سلطان و حاکم است می‌داند که از آن به ولایت مطلقه فقیه یاد می‌شود.

این نظریه از زمان ملا احمد نراقی (۱۱۸۵ - ۱۲۴۵ ق) به صورت مستقل در کتاب عوائد الایام (نراقی، ۱۳۷۵: ۱۸۵) بسط یافت. سپس توسط میرفتاح مراغی (۱۲۵۰ ق) در کتاب العناوین الفقیه (مراغی، ۱۴۱۷ ق: ۲۸۵) و شیخ محمدحسن نجفی (۱۲۶۶ ق) معروف به صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام (نجفی، ۱۴۰۴ ق: ۲؛ ۱۵۶) و شیخ انصاری (۱۲۸۱ - ۱۳۱۴ ق) در کتاب المکاسب

اثبات فرضیه مقاله نیاز به بیان مقدماتی دارد:

مقدمه اول: تبیین حاکمیت الهی بر انسان و جهان به صورت تکوینی و تشریحی که نتیجه حاکمیت تشریحی خداوند بر انسان، تعیین حاکم از سوی خداوند است.

مقدمه دوم: تبیین حاکمیت انسان بر سرنوشت خود که نتیجه آن نقش دادن به انسانها در برقراری حکومت است.

مقدمه سوم: بیان ضرورت تعامل امام و امت در برقراری حکومت حق و عدل است.

حاکمیت الهی بر انسان و جهان

خداوند هم آفریننده آسمانها و زمین و سایر موجودات هستی از جمله انسان است و هم ربوبیت آنها

یعنی هدایت و اداره آنان را در دست دارد. به عنوان نمونه:

- "آنچه در آسمان‌ها و زمین است مال خداست و همه امور به سوی او بازمی‌گردد" (البقره / ۱۰۹)

- "پروردگار (رب) شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده، سپس بر عرش استیلا یافت و به تدبیر امر پرداخت". (یونس / ۳).

بر اساس آیات فوق خداوند دارای ربوبیت تکوینی است و بر اساس آن امور هستی و امور انسانها را تدبیر می‌کند، از احوال آنان کاملاً آگاه است و بر کارهای آنان اشراف دارد و متناسب با رفتار آنان، کمک یا کیفر می‌کند.

بعد دیگر حاکمیت الهی، ربوبیت تشریحی خداوند است. پیامبران و کتابهای آسمانی را برای هدایت انسانها فرستاده و برای آنان خلفائی را تعیین کرده تا رهبری و زعامت مردم را برعهده بگیرند و هیچ گاه این ربوبیت را فرو نگذارده است.

پس از آزمون‌های نخست، ابراهیم علیه السلام، او را امام قرار داد و فرمود: انی جاعلک للناس اماما (البقره / ۱۲۴). "ای ابراهیم ما تو را امام مردم قرار دادیم".

همچنانکه به داود علیه السلام فرمود: "یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض" (ص / ۲۶).

و در مورد انبیاء الهی فرمود: "و جعلناکم ائمه یهدون بامرنا" (انبیاء / ۷۳).

جعل خلیفه و امام توسط خداوند، نشان روشن از نصب آنان برای رهبری امت دارد.

همچنانکه تعیین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه هدی به عنوان "ولی" از سوی خدا حکایت از معرفی آنان به عنوان حاکم و صاحب ولایت بر مردم می‌کند (المائده / ۵۵).

علاوه بر اینکه به صراحت اطاعت از آنان را به طور مطلق واجب قرار داده است (النساء / ۵۹)

اینگونه آیات که دلالت بر نصب خلیفه، امام و ولی برای مردم دارد، هیچ گونه حالت انتظاری ندارد، چه مردم آنان را به این عنوان بپذیرند و چه نپذیرند، مشروعیت الهی آنان برای حکومت بر مردم تمام و کامل است.

حاکمیت انسان بر سرنوشت خود

آیات متعددی از قرآن، حکایت از حاکمیت انسان بر سرنوشت خود می‌کند، از جمله:

- ما راه را به انسان نشان داده‌ایم (او را هدایت کرده‌ایم) یا شکرگزار است، یا کفران می‌ورزد

(الدهر / ۳)

- بگو، حق از سوی خدایتان ارائه شده است، هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود (الکهف / ۲۹).

- در دین اکراهی نیست، زیرا رشد و کمال از گمراهی و ضلالت آشکار شده است (البقره / ۲۵۶)
- ای پیامبر! تو تذکر دهنده‌ای، یادآوری کننده‌ای، تو بر مردم سلطه و سیطره نداری (الغاشیه / ۲۱)

- اگر خداوند می‌خواست، همه کسانی که در زمین ساکن هستند کلاً ایمان می‌آوردند (یعنی خدا نخواست که مردم به جبر ایمان آورند) آیا تو می‌خواهی مردم را وادار کنی تا مؤمن باشند؟ (یونس / ۹۹)

- ما بهتر می‌دانیم که مردم چه می‌گویند و تو بر مردم جبار و مسلط نیستی، پس هر که را از عذاب الهی می‌ترسد با قرآن تذکر بده و یادآوری کن (ق / ۴۵).

- بیشتر مردم ایمان نخواهند آورد، گرچه تو بر مؤمن ساختن آنان حریص باشی (یوسف / ۱۰۳).
- شاید تو به خاطر ایمان نیاوردن مردم قالب تهی کنی (الشعرا / ۳)
آیات فوق به خوبی دلالت دارد بر این که خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده، با اینکه برای رهنمایی مردم پیامبران و کتابهای آسمانی را فرستاده، اما انتخاب راه راست و بیراهه را به خود مردم واگذار کرده است.

مهمترین وظیفه انبیاء، امامان، علما و مبلغان دین هدایت و ارشاد مردم است، نه جبر و اکراه آنان بر پذیرش دین. اگر مردم هدایت انبیاء را نپذیرفتند، بر اساس وعده‌های الهی، دچار عذاب ابدی خواهند شد.

حال اگر مردم غالباً دین الهی را پذیرفتند و ایمان آوردند، مهمترین وظیفه مردم برقراری "عدالت" در جامعه است، در اینجا نیز وظیفه انبیاء هدایت مردم در امور دین و دنیا برای برقراری "عدالت" است.

انبیاء با آوردن "بینات"، یعنی دلایل روشن و قاطع، آوردن کتابهای آسمانی و بیان فرمان‌های الهی و آوردن "میزان" وسیله شناخت حق از باطل و راه درست از کج راهه در زندگی فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در ابعاد مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، چگونگی برقراری "عدالت" را نشان می‌دهند.

اما حاکمیت انسان بر سرنوشت خود در این مرحله نیز اقتضاء می‌کند که با دریافت این

راهنمایی‌ها، مردم برای برپایی عدالت قیام کنند.
خداوند می‌فرماید: "ما پیامبران خود را همراه با "بینات" فرستادیم و با آنان "کتاب" و "میزان"
را فرود آوردیم تا مردم به "عدالت" قیام کنند. (الحديد / ۲۵).
بنابراین خداوند نفرموده است که انبیاء خود را فرستادیم تا با جبر مردم را به برقراری "عدالت"
وادارند.

امیرالمومنین علی علیه السلام نیز فرموده است: "انبیاء خدا آمده‌اند تا از مردم بخواهند که بر اساس عهد
فطرت خود قیام کنند و نعمت فراموش شده خدا را به یاد آنان بیاورند و گنجینه‌های عقل انسان‌ها را
برانگیزانند (صبحی صالح، نهج البلاغه خطبه ۱).
نکته کلیدی این گونه آیات و روایات این است که پیامبران خدا مسئول یک طرفه بر پا کردن
"عدالت" در جامعه معرفی نشده‌اند، بلکه با آموزش و تبلیغ خود زمینه قیام آگاهانه و مسئولانه مردم
به عدالت را فراهم می‌سازند.
بنابراین، آیات قرآن و روایات دلالت بر حاکمیت انسان بر خود و سرنوشت خود دارد.

۳. تعامل امام و امت در برقراری حکومت اسلامی

توضیح مقدمه سوم: دلایل روشن و محکم برای خلافت، امامت و ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان
معصوم علیهم السلام در قرآن و روایات آمده است و در این مورد باید به کتاب‌های کلام شیعه مراجعه کرد،
گرچه شیخ انصاری در "مکاسب" با ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) ولایت پیامبر و امامان
اهل بیت علیهم السلام را بر جان و مال مردم و امر حکومت اثبات کرده است (انصاری، ۱۴۰۰ هـ ق، ۳: ۵۵۰)
و نیازی به بحث دیگر ندارد.

حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام با نصب آنان از سوی خداوند مظهر ربوبیت تشریحی خداوند و
اطاعت از فرمان الهی بر بندگان واجب است، همچنان که حاکمیت انسان بر سرنوشت خود، مشیت
خداوند و مظهر ربوبیت تکوینی اوست که انسان را موجودی عاقل، آزاد و با اختیار آفریده است،
بنابراین جمع این دو حاکمیت، شرکت در توحید خداوند نیست، زیرا حاکمیت انسان بر سرنوشت خود
در طول اراده الهی است و نه در عرض آن تا توهم شرک پدید آید.

حال، اگر مردم با انبیاء و امامان علیهم السلام بیعت کردند و آنان را مورد حمایت و نصرت خود قرار دادند،
رفتار آنان در راستای ربوبیت تشریحی خداوند خواهد بود، یعنی مردم از حاکمیت بر سرنوشت خود
استفاده کرده و به حمایت و نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام معصوم برخاسته‌اند و حکومت حق را برپا کرده-

اند و به مقتضای قیام به "قسط" که فرمان الهی بود عمل کرده‌اند و خداوند نیز آنان را یاری می‌کند و دنیا و آخرت آنان در خیر و سعادت خواهد گذشت.

اما اگر مردم، به حمایت از حاکمیت انبیاء و امامان قیام نکردند، همچنانکه اکثر امامان معصوم را تنها گذاردند و زمینه را برای حاکمیت آنان فراهم ساختند در این صورت، در خدمت حاکمیت طاغوت درآمده‌اند و دنیا و آخرت خود را تباه کرده‌اند و این نیز دستاورد حاکمیت آنان بر سرنوشت خویش است.

- آنان که ایمان آورده‌اند در راه خدا جهاد می‌کنند و آنانکه کفر ورزیده‌اند در راه طاغوت می‌-
جنگند (النساء / ۷۶).

- اگر خدا را یاری کنید، خدا نیز شما را یاری می‌کند و گامهای شما را استوار می‌دارد (محمد /

۷)

- ما موسی، هارون و قوم آنان را یاری کردیم، در نتیجه آنان غالب شدند (الصافات / ۱۱۶)

- اگر خداوند شما را یاری کند، کسی بر شما غالب نمی‌شود (آل عمران / ۱۶۰)

- یاری مؤمنان حقی بر عهده ماست (الروم / ۴۷)

- هنگامی که مؤمنان زیردرخت با تو بیعت کردند، خداوند از آنان خشنود شد و از آنچه در دل

آنان می‌گذشت آگاه شد و در نتیجه فتح نزدیکی برای آنان قرار داد (الفتح / ۱۸)

- او خداوندی است که تو را با نصرت خود و نصرت مؤمنان تأیید و حمایت کرد (الانفال / ۶۲)

می‌بینیم که خداوند یاری مؤمنان نسبت به پیامبر ﷺ را در کنار یاری خود قرار داده و نصرت

مؤمنان را نیز به تدبیر خود نسبت می‌دهد.

بنابراین، برقرار حکومت حق و برپاساختن عدل، نیازمند تعامل امت و امام است، هر گاه امت به

امام دارای شرایط حاکمیت الهی اقبال نشان دهد، و اعلام یاری و وفاداری کند، امام نیز برای برپا

کردن حکومت تکلیف پیدا می‌کند و هر گاه امت از چنین امامی روی گرداند و دست از حمایت و

نصرت او بردارد، تکلیف برپاکردن حکومت از دوش امام برحق برداشته می‌شود.

تأکید می‌کنم که در این مرحله، امت نقشی در مشروعیت بخشی به حاکم ندارد و نصرت او

شرط مشروعیت حاکم برای حکومت نیست، بلکه نقش امت، شرط برقراری حکومت مشروع الهی

است و حجت را بر امام تمام می‌کند، تا به تکلیف الهی خود برای برپایی حکومت حق و عدل قیام

کند. در این باره، به سیره پیامبر ﷺ و امامان (علیهم السلام) استناد می‌کنیم.

همان‌طور که قبلاً بیان شده‌ایم از منابع شریعت اسلامی سیره پیامبر ﷺ است.

پیامبر اسلام ﷺ در تمهید مقدمات برای هجرت به مدینه و تشکیل حکومت، در سه سال منتهی به هجرت، در موسم حج گروهی از طائفه خزرج که از یثرب به حج آمده بودند دیدار و آنان را به اسلام دعوت کرد. آنان اظهار کردند که ما در یثرب دچار اختلاف و نزاع و دشمنی هستیم، امید داریم خداوند به واسطه شما بین ما جمع کند، ما به یثرب بازمی‌گردیم، مردم را به دین شما دعوت می‌کنیم و دین شما را به آنان عرضه می‌کنیم. اگر خداوند آنان را بر این دین جمع کند، عزیزتر از شما مردی نخواهد بود (ابن هشام، بی‌تا، ۲: ۷۱).

چون به مدینه بازگشتند، موضوع را با مردم خود، در میان نهادند تا جایی که در هر خانه سخن از رسول خدا بود.

در سال بعد، در موسم حج دوازده نفر از اهالی یثرب در عقبه با پیامبر ﷺ ملاقات کردند و این عقبه اولی بود و با پیامبر با عنوان "بیعت النساء" که معنای آن بیت بر عهد و میثاق و نه بیعت برای جنگ بود بیعت کردند (همان، ۲: ۷۳).

پیامبر مصعب بن عمیر را همراه آنان روانه یثرب کرد تا به آنان قرآن و اسلام را تعلیم دهد و با دین آشنا سازد.

سال بعد در عقبه دوم هفتاد و سه مرد و دو زن از اهل یثرب حضور داشتند و با پیامبر بیعت کردند. در این بیعت پیامبر فرمود: با شما بر این اساس بیعت می‌کنم که همانگونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید، از من دفاع کنید. این بیعت، بر حرب احمر و اسود بود (همان، ۲: ۸۴). بنابراین، آغاز کار پیامبر برای هجرت به مدینه و برقرار حکومت با بیعت بوده است، بیعت در آن عصر نوعی قرارداد اجتماعی بود که نشان اطاعت و اعلام وفاداری و یاری به حاکم و اعلام رضایت نسبت به رهبری او و اداره امور جامعه بوده است.

در طی این مدت عده‌ای از مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کرده و مردم از آنان استقبال کرده بودند و به تدریج به هواداران پیامبر افزوده شد. تا جایی که پیامبر پس از ورود به مدینه پیمان مکتوبی بین مهاجران و انصار نوشت و پیمان با یهودیان ساکن مدینه را نیز در آن درج فرمود و آنان با بیعت خود به این پیمان پیوستند. در این پیمان مقرر شد که بین آنان نصرت برقرار گردد. به طوری که هر کس به "یثرب" حمله کند، همه از آن دفاع کنند (همان، ۲: ۱۵۰ - ۱۴۷).

رسول گرامی اسلام، نه تنها در آغاز کار دولت خود از مردم بیعت گرفت، بلکه در طول دوران ده ساله حکومت خود به عناوین دیگر نیز از آنان بیعت گرفت، از جمله در صلح حدیبیه که به "بیت رضوان" معروف شد و در روز غدیر خم برای معرفی علی (ع) به عنوان جانشین خود نیز بیعت گرفت،

زنان نیز در این بیعت مشارکت کردند.

پیامبر ﷺ همواره در امور مهم با یاران خود مشورت می‌کرد، از جمله در جنگ بدر، هنگامی که برخلاف انتظار با نیروی نظامی قریش مواجه شدند. برای ایستادن و جنگیدن با قریش با اصحاب مشورت کرد، مهاجران فوراً آمادگی خود را اعلام کردند. پیامبر دوباره از اصحاب خود سؤال کرد، سعد بن عباده رئیس انصار اظهار کرد که یا رسول الله گویا مقصود شما انصار است؟

حضرت فرمود: آری، زیرا آنان در بیعت مدینه، برای جنگ در خارج مدینه بیعت نکرده بودند. از این رو پاسخ داد: ما انصار نیز تابع فرمان شما ایم (همان، ۲: ۲۶۷).

در جنگ احد نیز برای ماندن در مدینه و دفاع از آن یا رفتن به استقبال دشمن در خارج مدینه، از اصحاب خود نظر خواست و اکثریت که جوانان بودند رأی به خروج از مدینه دادند، پیامبر مطابق نظر آنان عمل کرد (همان، ۳: ۶۷).

بنابراین، سیره رسول گرامی اسلام نشان از اهتمام به نقش و رضایت مردم در حکومت دارد. این سیره، پس از پیامبر نیز استمرار یافت. همچنانکه قبلاً بیان شد، سیره امامان معصوم ﷺ نیز همانند سیره پیامبر ﷺ از منابع استنباط فقه است.

در نامه امیرالمؤمنین علی ﷺ به مردم پس از جنگ نهروان آمده است: پیامبر ﷺ با من عهد کرد و فرمود: ای پسر ابوطالب، ولایت امت من از آن تو است، اگر زعامت را در "عافیت" به تو دادند و با "رضایت" بر تو اجماع کردند، به رهبری آنان قیام کن و اگر در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به حال خود واگذار، زیرا خداوند برای تو راه خروجی قرار خواهد داد. (سید بن طاووس، ۱۳۷۵، ف: ۵۵: ۲۴۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ه ق، ۳۰: ۷؛ منتظری، ۱۴۱۱ ه ق، ۱: ۵۵۰).

همانگونه که ملاحظه می‌شود ولایت و زعامت علی ﷺ پس از رحلت رسول گرامی حق علی بوده است، اما عهد پیامبر با علی این است که در صورت رضایت و همراهی مردم به این مسئولیت قیام کند و در صورت عدم همراهی و حمایت مردم، آنان را به خود واگذارد.

رفتار امیرالمؤمنین علی ﷺ پس از پیامبر ﷺ دقیقاً مطابق این عهده صورت گرفت، آن حضرت مشغول غسل و کفن و دفن پیامبر شد و در غیاب او در سقیفه بنی ساعده گروهی جمع شدند و برای پیامبر خلیفه تعیین کردند.

از این رو آن حضرت در خطبه ششقیه می‌فرماید: سوگند به خدا فرزند ابوقحامه (ابوبکر) در حالی لباس خلافت پوشید که می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت، جایگاه قطب، در سنگ آسیاب است، من همچون کوه بلندی هستم که سیل از دامن من جاری می‌گردد و پرندگان به بلندای من

نمی‌رسند، در چنین شرایطی جامعه خلافت را رها کردم و از آن روی برتافتیم و شروع به تأمل و تفکر کردم بین اینکه با دست بریده به خلافت دست یابم یا بر ظلمت کور صبر پیشه کنم، که در طول مدت آن ظلمت انسان بزرگ پیر و خردسال، جوان می‌گردد و مؤمن در آن به زحمت دچار می‌شود، تا آنکه به دیدار خدای خویش رسد، دیدم صبر بر این وضع خردمندانه‌تر است، پس در حالی صبر کردم که در چشم خاشاک و در گلویم استخوان مانده، می‌دیدم میراث من غارت شده است. (فیض الاسلام، نهج البلاغه، خطبه ۳)

علی علیه السلام بر چنین شرایطی صبر می‌کند تا سه خلیف یکی پس از دیگری رهبری امت را بر دوش می‌گیرند و در مورد عملکرد هر یک از آنان ملاحظات و مناقشاتی دارد تا آنکه مردم پس از بیست و پنج سال در خانه او چنان فشرده اجتماع می‌کنند که حسن و حسین او زیر پا می‌روند و اطراف جامعه او پاره می‌شود و از او می‌خواهند خلافت را برعهده بگیرد. از آنان می‌خواهد که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله گرد آیند، بر آنان سخن می‌گوید: "و انا لکم وزیرا، خیر لکم منی امیرا" (نهج البلاغه، خطبه ۹۲).
من یار و کمک شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.

اما او را رها نمی‌کنند تا با اصرار با او بیعت می‌کنند. سپس می‌فرماید: سوگند به خدایی که دانه را می‌شکافد و انسانها را می‌آفریند، اگر حضور حاضران و اجتماع مردم و برپا شدن حجت به وجود یاوران و اینکه خدا از عالمان عهد گرفته است و بر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم آرام نگیرند، نمی‌بود، ریسمان شتر خلافت را بر پشت آن می‌افکنند و پایان دوران آن را با همان ظرف آغاز خلافت آب می‌نوشانند و می‌دیدید که این دنیای شما نزد من از عطسه بزی هم کم ارزش‌تر است (همان، خطبه ۳).

بنابراین از نظر علی علیه السلام دو مبنای قبول خلافت مطرح است: یکی عهد الهی، دوم وجود یاران و اصرار مردم برای قبول خلافت.

بر این اساس، وجود مسئولیت الهی برای قبول زعامت و رهبری امت – که اساس مشروعیت حاکم است – به تنهایی کافی نیست، بلکه نصرت، همراهی و حمایت و همراه با رضایت مردم نیز لازم است.

این سیره در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام نیز دنبال شد. آن حضرت که به نص پیامبر صلی الله علیه و آله امام مسلمانان بود، پس از شهادت پدر، حکومت خود را با بیعت مردم آغاز کرد و با بسیج مردم در مقابل اقدام نظامی معاویه لشگرکشی کرد، اما با مشاهده سستی و ضعف یاران خود و خیانت برخی از فرماندهان لشگر خود و فرار آنان به طمع دست یافتن به هدایای معاویه، پیشنهاد صلح را با شروطی

پذیرفت و قدرت را به معاویه واگذار کرد.

سایر ائمه، با توجه به پیروی مردم از طاغوت‌های بنی امیه و بنی عباس و فقدان اقبال و یاری مردم به امامان، از دست یافتن به قدرت و حکومت محروم ماندند. این دلیل روشنی در سیره آنان مبنی بر رها کردن قدرت در اثر عدم حمایت مردم است. از نظر برخی از فقهاء، اهل سنت دست یافتن به حکومت با قهر و غلبه و تسلط بر اوضاع و شرایط پذیرفته شده است و رویارویی با آن حکومت مردود است. از امام احمدبن حنبل نقل شده که گفت:

"و من غلبهم بالسيف حتى صار خلیفه و سمی امیرالمؤمنین لا یحل لاحد یؤمن بالله و الیوم الاخر ان یتیت ولا یراه اماما علیه براكان او فاجرا فهو امیرالمؤمنین" (ابن فراء، ۱۴۰۶ هـ ق: ۲۰).

کسی که بر مردم با شمشیر غلبه کند تا خلیفه شود و امیرالمؤمنین نامیده شود، برای هر کس که ایمان به خدا و روز جزا دارد حلال نیست که شب را صبح کند و او را امام خود نداند، چه نیکوکار باشد و چه بدکار، پس او امیرالمؤمنین است. اما از نظر شیعه، دست یافتن به حکومت با قهر و غلبه، بدون کسب رضایت عامه و برخورداری از مشروعیت الهی مردود است و رضایت عمومی مردم یک اصل اساسی در برقراری حکومت است، تا آنجا که علی علیه السلام در عهدنامه به مالک اشتر می‌نویسد:

ای مالک، باید محبوب‌ترین کارها نزد تو میانه‌ترین آنها در حق و گسترده‌ترین آنها در عدل و پرطرفدارترین آنها در رضایت‌مندی مردم باشد، زیرا خشم عمومی بر رضایت‌مندی خواص غلبه می‌کند و با وجود رضایت عمومی، خشم خواص قابل اغماض و گذشت است. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

در مورد "ولایت فقیه" و حاکمیت او از سوی ائمه علیهم السلام بر مردم در طول تاریخ فقه بسیار سخن گفته شده است، در اینجا به بیان چند نظر فقهی اکتفا می‌کنیم:

ملا احمد نراقی در "عوائد الایام" می‌گوید: ظاهراً این مسئله (نصب فقیه عادل از سوی امام) اجماعی است، زیرا بسیاری از فقها بر آن تصریح کرده‌اند، به گونه‌ای که از نظر آنان برمی‌آید که از مسلمات است، علاوه بر این اخبار پیشین

صراحت دارد که فقها وارث انبیا، امناء رسول، خلیفه پیامبر و حصن اسلام و مانند انبیا و به منزله آنان و حاکم و قاضی و حجت از سوی آنان و مرجع در همه حوادث اند و مجاری امور و احکام به دست فقیه است و متکفل ایتام آل محمدند که مراد از آن مردم اند (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۶).

جمع بین حاکمیت الهی و حاکمیت مردم بر سرنوشت خود در عصر غیبت

در مورد نقش مردم در برقراری حکومت اسلامی در عصر غیبت، مسئله مقدری متفاوت از نقش مردم در عصر حضور امام معصوم است، زیرا در این عصر، هیچ کس با نصب خاص از سوی خداوند یا امام معصوم تعیین نشده است، بلکه شرایط حاکم از سوی آنان اعلام شده است و این شرایط که عمده آن "فقیه عادل" است بر افراد متعددی قابل انطباق است. در اینجا نقش مردم در تعیین فردی از میان افراد واجد شرایط نمایان می‌گردد، تا با رجوع به وی، حاکمیت را به او واگذار کنند و به او رضایت داده و مورد حمایت و نصرت خود قرار دهند تا بتواند به وظایف حاکم قیام کند، مردم مجاز نیستند از دایره افراد واجد شرایط در این انتخاب خارج شوند. حال، اگر با وجود افراد واجد شرایط حاکمیت الهی، مردم از آنان عدول و به فرد دیگری برای حکمیت خود اقبال کنند یا فردی با اعمال زور بر آنان حاکم شود، چنین حاکمی مشروعیت الهی ندارد و عنوان طاغوت بر او نیز صادق است، گرچه مردم در آغاز کار یا در ادامه به حکومت او رضایت بدهند. حتی اگر فرد دارای شرایط با اعمال زور بر مردم سلطه یابد و حاکم شود، باز هم از مشروعیت برخوردار نیست، زیرا رضایت مردم برای قبول مسئولیت چنین فردی شرط است، دلیل آن حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است که اقتضا می‌کند امانت را به اهل آن بسپارند، "ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها" (النساء / ۵۸). و حکومت از مهمترین امانتهای الهی است.

دلایل فقهی جمع بین حاکمیت الهی و مردم در عصر غیبت

در این باره علاوه بر دلایل ذکر شده در بخش قبل که مربوط به حاکمیت امام معصوم بود، دلایل جدیدی در مورد نصب عام فقیه عادل از سوی امام معصوم و نقش مردم در برقراری حکومت فقیه عادل ذکر می‌کنیم:

شیخ انصاری در "مکاسب" می‌نویسد: از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود

که فقیه مانند سایر حاکمان منصوب در زمان پیامبر و صحابه است، در این که بر مردم واجب است امور را به او ارجاع دهند و در آنها به نظر او منتهی شوند، بلکه متبادر عرفی از نصب حاکم از سوی سلطان، و جوب رجوع در امور عمومی مطلوب سلطان، به او است (انصاری، ۱۴۰۰ هـ ق، ۳: ۵۵۴).

آیت الله بروجردی در درس صلاه الجمعه و المسافر فرمود:

"بالجمله، اینکه "فقیه عادل" از سوی ائمه علیهم السلام برای اینگونه امور عمومی مهم که مبتلا به عامه است، منصوب شده از چیزهایی است که اجمالا بدون اشکال است" (منتظری، ۱۴۱۶ هـ ق: ۷۹).

امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب البیع می نویسد:

"از آنچه گذشت ثبوت ولایت برای فقها از طرف معصومین، در همه آنچه برای آنان از جهت اینکه سلطان بر امت اند، حاصل شد و از این حکم کلی مواردی خارج می شود که دلیل بر اختصاص آن به معصوم علیهم السلام دلالت کند" (موسوی خمینی، بی تا، ۲: ۴۸۸).

آیت الله مکارم شیرازی در "انوارالفقاهه، کتاب البیع" می نویسد:

روایات ده گانه بنابر قول به دلالت آنها یا بعضی از آنها، جز بر نصب فقیه به عنوان ولی امر از سوی معصوم یا پیامبر دلالتی ندارد و این در نهایت به نصب از سوی خداوند تبارک و تعالی می انجامد (مکارم، ۱۴۱۳ هـ ق: ۵۱۲).

اما همانطور که امامان معصوم بدون نصرت و رضایت عامه نمی توانستند حکومت بر حق را بر پا کنند، "فقیه عادل" نیز نمی تواند بدون یاری و جلب رضایت مردم حکومت کند. از این رو در روایات، خطاب به مردم تأکید شده است که به فقها عادل رجوع کنید و از آنان بخواهید که حکم خدا را برای شما بیان و جاری کنند:

۱- در مقبوله عمر بن حنظله امام صادق علیه السلام از مراجعه به سلطان یا قضات جور منصوب از سوی او برای فصل خصومت نهی می کند و می فرماید:

"ینظرون الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانّی قد جعلته علیکم حکما" (کلینی، ۱۴۰۷ هـ

ق، ۱: ۶۷).

این مسئولیت را بر عهده طرفین دعوا قرار می‌دهد که به کسی رجوع کنند که صاحب نظر در حلال و حرام اهل بیت باشد و به حکم او رضایت بدهند، می‌فرماید: زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم.

این رجوع از سوی مردم برای "فقیه" نیز مسئولیت قبول قضات و حاکمیت را فراهم می‌سازد.
۲- در روایت مشهوره ابوخلیجه، امام صادق (علیه السلام) پرهیز می‌دهد از اینکه محاکمه را نزد اهل ستم ببرند و می‌فرماید:

"انظروا الی رجل منک - یعلم شیئا من قضاپانا فاجعلواه بینکم فأنی قد جعلته قاضیا فتحاکموا الیه" (حر عاملی، بی تا، ۱۸: ۴، ۵).

در این روایت نیز خطاب به مردم است که شما بنگرید کسی از خود را که از قضاوت‌های ما آگاه است، او را بین خود قاضی قرار دهید و محاکمه را نزد او ببرید. بنابراین، مردم وظیفه دارند مسئولیت قضاوت و حکومت را بر دوش "فقیه عادل" بگذارند.
۳- در توقیع شریف از ناحیه امام زمان (علیه السلام) نیز آمده است:

"و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم" (ابن بابویه، ۱۳۹۵ ه ق، ۲: ۴۸۳).

وظیفه و مسئولیت مردم را رجوع به روایت حدیث (فقیها) و بر دوش آنان قرار دادن حکومت نهاده است.

این روایت نشان می‌دهد که اگر خداوند انسانها را بر سرنوشت خود حاکم قرار داده و قیام برای برپایی عدل را از آنان خواسته است، از همان مردم نیز خواسته است برای رهبری خود به فقیه عادل رجوع و مسئولیت را بر دوش او بگذارند به عبارت دیگر منشاء قدرت فقیه برای اداره امور عمومی، مردماند و با رجوع و حمایت و رضایت آنان حکومت اسلامی شکل می‌گیرد و استمرار می‌یابد.

۴.۱. جمع بین حاکمیت الهی و مردم از دیدگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی در تاریخ ۲ / ۰۹ / ۱۳۶۸ در نامه‌ای به رئیس مجلس خبرگان وقت، آیت الله مشکینی می‌نویسد:

اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است، در این صورت او ولیّ منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است (موسوی خمینی، در نامه‌ای به آیت الله مشکینی: ۱۳۶۸ / ۹ / ۲)

می‌بینیم امام خمینی همزمان، هم از حکومت اسلامی سخن می‌گوید و هم از جمهوری اسلامی و در پاسخ به خبرنگار اکسپرس در تاریخ ۲۷ / ۱۰ / ۵۷ سخن از "رژیم اسلامی" می‌گوید:

"در یک "رژیم اسلامی"، آزادی‌ها صریح و کامل خواهد بود". (موسوی خمینی، ۱۳۶۱)

این عبارات نشان می‌دهد از نظر امام هیچ تفاوتی بین سه واژه "حکومت اسلامی"، "جمهوری اسلامی" و "رژیم اسلامی" وجود ندارد.

امام خمینی در جمع فرهنگیان و دانش آموزان قم در تاریخ ۱۷ / ۱۲ / ۵۷ قبل از برگزاری رفراندوم در جمهوری اسلامی می‌فرماید:

"حکومت اسلامی را که از حقوق شما دفاع می‌کند مستقر و برقرار کنید ... من رأی به "جمهوری اسلامی" می‌دهم و از همه شما تقاضا دارم که رأی به "جمهوری اسلامی" بدهید، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، "جمهوری اسلامی" ... آنها که در نوشته‌هایشان از "جمهوری" دم می‌زنند، جمهوری فقط، یعنی اسلام نه، آنهایی که "جمهوری دموکراتیک" می‌گویند، یعنی جمهوری غربی، "جمهوری اسلامی" نه، ما اسلامی را می‌خواهیم، ملت ما اسلام را می‌خواهد". (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ۵: ۱۸۱).

۴,۲ جمع بین حاکمیت الهی و مردم از دیدگاه مقام معظم رهبری

آیت الله خامنه‌ای در تاریخ ۲۶ / ۹ / ۸۶ فرموده است:

"در اسلام، مردم یک رکن مشروعیت‌اند، نه همه پایه‌ی مشروعیت؛ نظام سیاسی در اسلام، علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه‌ی اساسی دیگری هم که تقوا و عدالت نامیده می‌شود، استوار است ...".

"در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را

بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند ... رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است، در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسانها مقبول نیست، مگر اینکه خدای متعال مشخص کند ... آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ به شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می‌دهیم - در هر مرتبه‌ای از ولایت - باید اهلیت و صلاحیت، یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است (خامنه‌ای، بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین: ۲۶ / ۹ / ۱۳۸۲).

در جای دیگر می‌فرماید:

"جمهوری اسلامی" بر دو پایه استوار است: یکی "جمهوری"، یعنی آحاد مردم و جمعیت کشور، آنها هستند که امر اداره کشور و تشکیلات دولتی و مدیریت کشور را تعیین می‌کنند و دیگری "اسلام" یعنی این حرکت بر پایه تفکر اسلام و شریعت اسلامی است ... در چنین کشوری اگر حکومتی مردمی است، پس اسلامی هم هست". (امام خامنه‌ای، ۱۳۷۶، ۴: ۴۶)

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل پنجم به ولایت فقیه تصریح می‌کند:

"در زمان غیبت ولی عصر^{علیه السلام} در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و دهم عهده‌دار آن می‌گردد".

و در اصل یکصد و هفتم تعیین رهبر را بر عهده خبرگان منتخب مردم اعلام می‌کند "... تعیین رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی از آنان را اعلام به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی و دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل پنجم).

آنچه در سیره امام^{علیه السلام} و خلف صالح ایشان در جمهوری اسلامی ایران و ارتباط دادن حکومت به خداوند از سویی و به رضایت و حمایت مردم از سوی دیگر مشاهده می‌شود برگرفته از سیره رسول گرامی اسلام^{صلی الله علیه و آله و سلم} و جانشینان بر حق آن حضرت است که در بخش قبل بیان شد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آموزه‌های دین اسلام، خداوند مالک حقیقی جهان و انسان است و او انسان‌ها را بر سرنوشت خود حاکم قرار داده است و از آنان خواسته است که بر پایه عدالت قیام کنند. برپا کردن عدل با برقراری حکومتی صورت می‌گیرد که حاکم آن را مستقیماً یا با واسطه، خدا نصب کرده باشد و آن حاکم بر مبنای تقوی و عدالت فرمان‌های الهی را تحقق بخشد. چنین حکومتی، آنگاه برقرار می‌شود که مردم با اختیار و اراده خود خواستار تحقق آن باشند و به حاکمیت حاکمی که از صلاحیت و شایستگی لازم برخوردار باشد راضی شوند و با اعلام رضایت و وفاداری خود او را یاری کنند. در چنین شرایطی هم حکومت الهی است، هم مردمی است. بنابراین یک رکن حکومت در اسلام انتساب آن به خداوند است، این رکن مبدأ مشروعیت الهی و رکن دوم حکومت، حمایت رضایتمندی آن از سوی مردم است که آن نیز مکمل مشروعیت حکومت است. بدین گونه هیچ تناقضی در ذات جمهوری اسلامی یا مردم‌سالاری دینی نیست و توهم تناقض ناشی از عدم توجه به مبانی این نوع مردم‌سالاری در سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امامان معصوم علیهم السلام است.

منابع

۴- قرآن مجید

۵- نهج البلاغه فیض الاسلام

۶- نهج البلاغه صبحی صالح

۷- ابن الفراء، ابویعلی محمد بن حسین حنبلی (۱۴۰۶ ه.ق). *احکام السلطانیة*. تحقیق: فقی، محمّد؛ حامد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

۸- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۵ ه.ق). *کمال الدین و تمام النعمه*. ۲ جلد، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، تهران: اسلامیه، چاپ دوم.

۹- ابن هشام، عبد الملک (بی تا). *السیره النبویه*. ۲ جلد، بیروت: دار المعرفة.

۱۰- اکبری معلم، علی (۱۳۸۳). *مشروعیت و مقبولیت ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی*. مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقر العلوم (ع).

۱۱- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۰۰ ه.ق). *المکاسب*. تحقیق: لجنه التراث الشیخ الاعظم،

قم: مؤسسه الهادی.

- ۱۲- حاتمی، محمدرضا (۱۳۸۲). *مبانی مشروعیت حکومت از دیدگاه شیعه*. رساله دکتری، دانشگاه امام صادق علیه السلام
- ۱۳- حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا). *الوسائل الشیعه الی مسائل الشریعه*. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۱۴- حیدری، احمد (۱۳۸۳). *مردم سالاری دینی از دیدگاه شهید مطهری*. مجله حکومت اسلامی، سال نهم، شماره ۳۱.
- ۱۵- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۷۶). *حدیث ولایت*. ۶ جلد، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۶- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۸۲/۰۹/۲۶). *بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین*. تاریخ استخراج (۰۱، ۱۲، ۱۳۹۶)، از اینترنت: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=5703>
- ۱۷- سید بن طاووس، علی بن موسی (۱۳۷۵). *کشف المحجّه لثمره المهجّه*. محقق / مصحح: حسون، محمد، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم.
- ۱۸- *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*
- ۱۹- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ه ق). *اصول کافی*. ۸ جلد، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
- ۲۰- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ه ق). *بحار الانوار*. ۱۱۱ جلد، محقق / مصحح: جمعی از محققان، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، چاپ دوم.
- ۲۱- مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷ ه ق). *العناوین الفقهیة*. ۲ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- ۲۲- مرنودی، محمد رضا (۱۳۷۱). *مبانی و شرایط مشروعیت نظام سیاسی در اسلام*. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق علیه السلام
- ۲۳- مکارم، ناصر (۱۴۱۳ ه ق). *انوار الفقاهه (کتاب البیع)*. قم: انتشارات مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ دوم.
- ۲۴- منتظری، حسینعلی (۱۴۱۱ ه ق). *دراسات فی ولایه الفقیه*. قم: دارالفکر.
- ۲۵- منتظری، حسینعلی (۱۴۱۶ ه ق). *البدور الظاهر فی صلاه الجمعه و المسافر*. قم: مکتبه الشهد

منتظری، چاپ سوم.

- ۲۶- موسوی خمینی، سید روح الله، **صحیفه نور**، پرتال امام خمینی
- ۲۷- موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۳۶۱). **صحیفه نور**. ۲۲جلد، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲۸- موسوی خمینی، سیدروح الله (بی تا). **کتاب البیع**. قم: مطبعه مهر.
- ۲۹- نائینی، میرزا محمد حسین غروی (۱۴۲۴ ه ق). **تنبيه الامه و تنزيه المله**. محقق / مصحح: سید جواد ورعی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- ۳۰- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ه ق). **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**. ۴۳جلد، محقق / مصحح: عباس فوجانی - علی آخوندی، بیروت: **دار الاحیاء التراث العربی**، چاپ هفتم.
- ۳۱- نراقی، احمد (۱۳۷۵). **عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام**. مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

